https://hawzah.net/fa/Magazine/View/۳۸۱۴/۶۵۱۹/۷۵۲۶۹/%D۸%AA%D۸%A۳%D۹%۸۵%D۹%۸۴%DB%۸C-%D۸%A۸%D۸%B۱-%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۸%AF%DB%۸C%D۸%B۴%D۹%۸۷-%D۹%۸۷%D۸%A۷%DB%۸C-%D۹%۸۷%DB%۸C%D۸%B۱%D۹%۸۸%D۹%۸۶%D۹%۸۸%D۹%۸۵%D۹%۸۸%D۸%B۳-%D۹%۸۵%D۸%AA%D۸%B۱%D۸%AC%D۹%۸۵-%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۸%AC%DB%۸C%D۹%۸۴-%D۹%۸۸-%D۹%۸۵%D۸%A۸%D۹%۸۴%D۸%BA-%D۸%B۱%D۹%۸۷%D۸%A۸%D۸%A۷%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%AA-%D۹%۸۵%D۸%B۳%DB%۸C%D۸%AD%DB%۸C-%D۸%AF%D۸%B۱-%D۹%۸۲%D۸%B۱%D۹%۸۶-%DA%۸۶%D۹%۸۷%D۸%A۷%D۸%B۱%D۹%۸۵-%D۹%۸۵%DB%۸C%D۹%۸۴%D۸%A۷%D۸%AF%DB%۸C-%D۸%B۱%D۹%۸۷%D۸%A۸%D۸%A۷%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%AA-%D۸%A۷%D۹%۸۱%D۸%B۱%D۸%A۷%D۸%B۷%DB%۸C

مجله (/fa/Magazine/List) پگاه حوزه ۱۱ آبان ۱۳۸۷، شماره ۲۴۲

تأملی بر اندیشه های «هیرونوموس» مترجم انجیل و مبلغ رهبانیت مسیحی در قرن چهارم میلادی; رهبانیت افراطی

۱۳

منزلت «هیرونوموس» در اندیشه قرون وسطی

فرهنگ و تمدن غربی در هر دوره ای از ادوار تاریخ، ابتدا در باورها و اندیشه های افرادی تبیین شده است. اگر تاحدودی می توانیم فرهنگ و تمدن آتنی را، با شناخت اندیشه های سقراط، افلاطون و ارسطو بشناسیم، فرهنگ و تمدن دوران تجدید حیات غرب را در اندیشه های شخصیت هایی چون ماکیاولی، داوینچی، لوتر، کالون، ولتر، روسو، دکارت، کانت و... متجلی می بینیم.

برای آشنایی با فرهنگ و تمدن غربی در دوران قرون وسطی نیز می توانیم به اندیشه های آباء کلیسا و متکلمان مسیحی مراجعه کنیم. یکی از برجسته ترین جلوه های کیش مسیحیت، «زهد، رهبانیت، پارسایی» و «افراط در دنیاگریزی» و بی اعتنایی به دنیای مادی است. شاید بتوان در میان نخستین متکلمان مسیحی، هیرونوموس را به دلیل اصرار بر این امور، شخصیتی برجسته یافت؛ از این رو آشنایی با آراء و اندیشه های وی می تواند ما را در آشنا شدن با فرهنگ دوران قرون وسطی یاری کند.

اگرچه منزلت «هیرونوموس» به پای «آوگوستینوس» نمی رسد ولی همانند وی یکی از بزرگترین متکلمان مسیحی قرن چهارم شناخته می شود. از میان متکلمان نخستین مسیحی، هشت تن به عنوان «مجتهدان کلیسا» متمایز می شوند؛ از این میان هریک در یکی از جلوه های فرهنگ و اندیشه های مسیحی، جایگاه برجسته ای دارند. چهارتن از اینان شرقی و چهارتن غربی بودند؛ «آتاناسیوس»، «باسیلیوس»، «گرگوریوس نازیانزوسی» و «یوحنای زرین دهن»، در شرق؛ «آمبروسیوس»، «هیرونوموس»، «آوگوستینوس»، و

«گرگوریوس کبیر» در غرب.

اندیشه مسیحی تا حدود زیادی مدیون ایشان است و در این بین، هیرونوموس در تحکیم و بسط اخلاق مبتنی بر زهد و پارسایی مقام رفیعی دارد. به ویژه تأکید هیرونوموس بر تقوای جنسی و در اوج آن تجرد و عدم ازدواج و هشدارهای وی نسبت به بی اخلاقی هایی که در آغاز قدرت یافتن کلیسای رم در میان کشیشان رخ می داد، قابل توجه است. از این رو شاید بتوان وی را در جلوه های پارسایانه، صاحب منزلتی چون آگوستینوس در جلوه های نظام سیاسی - اجتماعی دانست. اگر اندیشه های اگوستینوس در سپهر جامعه و سیاست حرف اول را می زند می توان گفت هیرونوموس نیز در سپهر اخلاق و پاک دامنی، اختر تابناک پارسایان مسیحی است.

ذکر این مقدمه را ضروری می دانم که مطالعه در خصوص هیرونوموس، به دلیل فقر منابع متعدد، دشوار و دسترسی به همه آرای وی مشکل است؛ صاحب این نوشتار به همین دلیل نمی تواند مدعی جامعیت در تبیین اندیشه های این متفکر مسیحی باشد. اما بر آن است تا با معرفی اجمالی وی، جلوه هایی از روند شکل گیری سامانه تفکر زاهدانانه کیش مسیحی، را نمایان سازد.

کلیسا و پارسایی در زمانه هیرونوموس

هیرونوموس Hieronymus)) در قرن چهارم و اوائل قرن پنجم یعنی زمانه ای می زیست که کلیسا آماده کسب اقتدار فزاینده در غرب می شد.

برای آشنائی با سیر اقتداریابی کلیسا، به طور اجمالی به تبیین روند رشد و سازماندهی آن می پردازیم. مومنان مسیحی در آغاز همانند شهروندان یونان و روم، برای تشریک مساعی در محفلی جمع می شدند. این محفل نام خود را از همان محافل شهروندان رومی می گرفت و «اکلزیا» خوانده می شد. اکلزیا یا محفل مومنان مسیحی، ابتدا در سازماندهی و جلالت، بسیار ساده و تنها یک کانون اجتماعی بود.

از نظر سازمانی، هر اکلزیا در آغاز یک یا چند پرسبوتروس(شیخ یا کشیش) برای رهبری خود برگزیده بود، همچنین یک یا چند تن «قاری»، «دستیار کشیش»، «معین شماس»، و «شماس» برای یاری به کشیش داشت. اما پس از آنکه مومنان و اعضای آن افزون شدند و امور دینی مفصل تر شد، جماعات دینداران، «کشیشی مدبر» را برگزیدند تا بر کارهای اکلزیا، نظارت کند و آنها را هماهنگ سازد. این شخص را اپیسکوپوس(ناظر، یا اسقف) نامیدند.

چون تعداد اسقفان هم افزوده شد، کار آنان نیز به سرپرستی و هماهنگی نیاز یافت؛ بدین جهت، در قرن چهارم، کسانی به عنوان اسقف اعظم، مطران، یا «نخستْ کشیش» برگزیده شدند تا بر اسقفان و کلیساهای ناحیه، نظارت کنند. در مرحله ای دیگر در قسطنطنیه، انطاکیه، اورشلیم، اسکندریه، و رم، صاحب منصبانی عالیرتبه تر از اینان به نام «بطرک» برگزیده شدند که بر تمام امور روحانی، ریاست داشتند. اسقفان و اسقفان اعظم، بنا به فرمان بطرک یا امپراتور اجتماع می کردند و سینود یا شورا تشکیل می دادند. شورا اگر فقط نماینده یکی از ایالات بود، شورای ناحیه ای، و اگر فقط از اسقفان امپراتوری شرق یا غرب متشکل بود، شورای کل، و اگر از هر دو بود،

«شورای عام» خوانده می شد؛ اگر فرمانهای آن برای کلیه عیسویان جهان لازم الاجرا بود، جامع نامیده می شد. اتحادی که گهگاه از این راه حاصل می شد موجب گردید که کلیسا، لقب کاتولیک یا «جهانی» بگیرد.

همزمان با فربه تر شدن این سازماندهی، جلالت و شکوه کلیساها نیز افزون می شد و مقررات و آدابی نیز برای آنان تدوین می گردید. اما بیم آن می رفت که این مقررات جلوه ظاهری به خود بگیرد و روح و معنویت کلیسا، گرفتار آسیب های اخلاقی گردد. به همین منظور تأکید بر زهد و پارسایی نیز از سوی برخی متکلمان مسیحی و گاه سختگیری بر آن، همزمان با فربه شدن سازمان و جلالت کلیسا نمایان می شد. تاجایی که ازدواج به عنوان یکی از آسیب های احتمالی که ممکن است زهد و پارسایی کشیشان را تهدید کند مورد چون و چرا قرار گرفت.

در سه قرن اول مسیحیت، تجرد برای کشیشان اجباری نبود. کشیش می توانست زنی را که قبل از نیل به مقام روحانی گرفته بود نگاه دارد؛ تنها پس از ورود به حلقه قدس، نمی بایست ازدواج کند؛ و هر مردی که دو زن گرفته بود، یا بیوه یا مطلقه ای را به همسری برگزیده بود، یا زنی غیر شرعی اختیار کرده بود، حق نداشت به سلک کشیشان درآید.

اما این محدودیت مانعی جدی برای بولهوسی های احتمالی نبود؛ بولهوسی هایی که در زمانه آلوده به فساد و بی بندوباری مشرکان، ممکن بود در میان کشیشان نیز بروز کند. بنابراین، برخی از موءمنان غیرتمند مسیحی، با استناد به عبارتی در یکی از رساله های «پولس حواری»، چنین استنتاج کردند که «هر گونه رابطه جنسی میان زن و مرد گناه است»؛ از این رو ازدواج را تقبیح کردند و کشیش متأهل را فردی، نفرت انگیز دانستند.

در حدود ۳۶۲.م شورای ناحیه ای «گنگرا» این نظریه را بدعت اعلام کرد،(۱) اما کلیسا بر تجرد کشیشان تأکید می کرد. برخی اقدامات کشیشان صاحب خانواده نیز توصیه بیشتر کلیسا بر تجرد را موجب می شد. کشیشان متاهل گاه برای تامین مایحتاج زن و فرزند خود به املاک، اموال و هدایایی که مومنان به کلیسا اعطا می کردند دست اندازی می کردند. در نهایت در سال ۳۸۶، شورایی از کشیشان روم، تجرد کامل کشیشان را توصیه کرد؛ و یک سال بعد، «پاپ سیریکیوس» فرمان داد تا هر کشیشی که ازدواج بکند یا زندگی با زن خود را ادامه دهد خلع لباس شود. معتبرترین روحانیان زمان «قدیس هیرونوموس»، «قدیس آمبروسیوس»، و «قدیس آوگوستینوس» از این فرمان حمایت کردند. در نتیجه مساله «نفی ازدواج کشیشان»؛ نه تنها تحکیم، بلکه اجرایی شد. در این میان برخی نه تنها ازدواج کشیشان را نفی می کردند بلکه تجرد را به عنوان یک ارزش در میان آحاد مومنان مسیحی تبلیغ می کردند.

زندگی هیرونوموس

«قدیس هیرونوموس» در حدود سال ۳۴۰ میلادی در «ستریدو»، نزدیک «آکویلیا»(۲)، به دنیا آمد. والدینش اهل «دالماسی»(۳) بودند؛ پدر و مادرش به آینده او امیدواری بسیاری داشتند بنابراین برای او نام «ائوسبیوس هیرونوموس سوفرونیوس» یعنی؛ «خردمندگرامی و قدسی نام» را انتخاب کردند.

وی تحصیلات خود را در «تریر»(۴) و «رم» فراگرفت و همزمان با مطالعه متون دینی و اخلاقی، چنان در مطالعه آثار لاتینی دوره شرک، اصرار می ورزید که بعدها از این مطالعات احساس گناه می کرد.

وی یک مسیحی جدی و پرحرارت توصیف شده است که در جوانی برای تعمیق فعالیت دینی، همراه با جمعی از دوستان زاهدش، از جمله «روفینوس» یک «سازمان اخوت زاهدانه» در آکویلیا، تاسیس کرد؛ او در تبلیغ و نشر کمالات نفسانی در میان جامعه چنان سختکوش بود که اسقف اش او را سرزنش می کرد. به زعم اسقف، همه آدمیان به طور طبیعی توان دستیابی به کمالات متعالی را ندارند. اما او این پند اسقف را با پرخاش پاسخ داد و وی را «نادان»، «وحشی»، «شریر»، «همپایه و لایق دنیاطلبانی که رهبرشان بود»، و «ناخدای ناشی کشتی پر از دیوانگان» خواند!

هیرونوموس و یاران مخلص اش، آکویلیا و اسقفش را به حال خود رها کردند و به خاور مدیترانه رفتند تا کمال جویی مسیحی را تبلیغ کنند. آنان در سال ۳۷۴.م به بیابان «خالکیس» در حوالی «انطاکیه»، رسیدند و به صومعه ای وارد شدند. اما اقلیم آن دیار با آنان سر ناسازگاری داشت و موجب بیماری ایشان شد. هیرونوموس نیز تا آستانه مرگ رفت و دوتن از همراهانش مردند، اما او در عزم خویش برای ماندن در این سرزمین راسخ ماند. آن صومعه را ترک کرد و به دیری در بیابانی دیگر رفت، او کتابخانه خویش را هم با خود برده بود، در آنجا، گاه به مطالعه آثار «ویرژیل» و «سیسرون» می پرداخت. اما همچنان بیم داشت که مطالعه متون مشرکان وی را منحرف کند.

هیرونوموس در سال ۳۷۹ .م به انطاکیه بازگشت و به کسوت کشیشی درآمد. در ۳۸۲ در رم به دبیری «پاپ داماسوس» برگزیده شد و از طرف او مأموریت یافت که عهد جدید را به صورت بهتری به لاتینی ترجمه کند.

در سال ۳۸۴ «پاپ داماسوس» درگذشت، پاپ بعدی دبیری وی را تجدید نکرد. در ۳۸۵، هیرونوموس، رم را برای همیشه ترک کرد و دوباره به شرق مدیترانه هجرت کرد و در «بیت لحم» صومعه ای ساخت و در همین صومعه منزل گزید و سی و چهار سال بقیه عمر را در آنجا زیست. در این صومعه ضمن پذیرایی از زائران بیت المقدس به مطالعه و تألیف پرداخت و حدود پنجاه رساله در مسائل کلامی، اخلاقی و تفسیر کتاب مقدس نوشت. همچنین مدرسه ای در بیت لحم تاسیس کرد تا به کودکان اخلاق و پارسایی و نیز دانش های لاتینی و یونانی بیاموزد.

اکنون که پیر شده بود با اطمینان از اینکه گرفتار انحراف نخواهد شد، مطالعه آثار یونان و روم قدیم را از سر گرفت و به تکمیل یادگیری زبان عبری پرداخت. سپس با تلاشی صبورانه طی ۱۸ سال، از کتاب مقدس، ترجمه ای فصیح و اعجازآمیز به لاتینی ارائه کرد. این ترجمه هم اکنون به «وولگات» معروف است و از بزرگترین و با نفوذترین آثار ادبی قرن چهارم به شمار می رود.

در اواخر عمر براثر شدت ریاضت رمقی نداشت، و در حالی که پشتش از فرط پیری خمیده بود، سرگرم نوشتن تفسیری درباره «ارمیاء نبی» بود که مرگ او را به دیار باقی برد.

اندیشه های هیرونوموس

چنانکه اشاره کردیم هیرونوموس یک مسیحی جدی و پرحرارت بود و در تبلیغ و نشر کمالات نفسانی چنان سختکوش بود که اسقف اش او را سرزنش می کرد. وی زهد و پارسایی را با شدت و حدت، بر خود و دیگران تکلیف می کرد.

وی باور عمیقی بر ضرورت «حفظ ایمان»، داشت و به همین منظور بر خود سخت می گرفت. یکی از جلوه های این سخت گیری را در روایتی که خود از احوالش ارائه می دهد می توان دید؛ گاه از مطالعه متون عصر شرک آمیز یونان و روم دچار تردید می کرد. وقتی که در جوانی در بیابان های انطاکیه، آثار مشرکانی چون ویرژیل و سیسرون را می خواند از انحراف بیمناک بود و گرفتار کابوسی هولناک شد: «خواب دیدم که مرده ام و مرا به پیشگاه داور بزرگ می کشانند. از وضع من پرسیدند، و من پاسخ گفتم که مسیحی هستم. اما آن که ریاست محکمه را داشت گفت: «دروغ می گویی! تو سیسرونی هستی نه مسیحی! زیرا هر کجا که گنج توست، قلب تو نیز آنجاست.» من فی الفور لال شدم، و ضربه های تازیانه را احساس کردم زیرا او دستور تازیانه زدن مرا داده بود. سرانجام، حاضران در آن میدان بر پای رئیس دادگاه افتادند و از وی استدعا کردند که بر جوانی من ببخشاید و به من فرصت دهد تا از خطای خود توبه کنم، مشروط بر آنکه اگر بار دیگر کتابهای نویسندگان مشرک را بخوانم، به شکنجه ای سخت محکومم سازد... این تجربه، روءیای دلپذیر یا بیهوده نبود. اعتراف می کنم که شانه هایم سیاه و کبود شده بود، و تا مدتها پس از بیدار شدن آثار کوفتگی را در بدن خود مشاهده می کردم از آن پس من با شوقی بیش از آنچه قبلا به مطالعه آثار بشری داشتم به مطالعه کتابهای خدا، روی آوردم.)(۵)

وی هنگامی که به دبیری پاپ ارتقاء یافت این زهد را در دربار پرتجمل پاپ نیز حفظ کرد و با جد و جهد به زنان و مردان جوان، پند می داد؛ رهبانیت پیشه کنند. البته آمد و شدهایش با زنان اشراف که با هدف نشر اخلاق پارسایانه صورت می پذیرفت گاه دستمایه شایعاتی علیه وی می شد. چون آثارش را به زنان اهدا می کرد، مشرکان می گفتند که نفع مالی یا چیزی بدتر از آن در نظر دارد.

وی از اینکه می دید زن بارگی حتی در میان مسیحیان رایج است به خشم می آمد، و چون در می یافت که مسیحیان با تظاهر به زهد و ریاضت، بر هرزگیهای خود سرپوش می گذارند، خشمش بیشتر می شد و می پرسید: «این بلا (خواهران محبوب و مطلوب) از کجا به کلیسا راه پیدا کرده است؟ این زنان شوی ناکرده از کجا آمدند؟ این همخوابه های نوین، این... از کجا پیدا شدند؟ آنان با دوستان مرد خود در یک خانه و در یک اطاق زندگی می کنند و غالباً یک بستر دارند، با این حال اگر تصور کنیم که خطایی در کار است، ما را بدگمان می خوانند!)(۶)

معاصرانش حتی آنان که اسقف بودند، سخت گیری وی را نمی پسندیدند و شاید همین افراط وی در زهد موجب شد به مقام پاپی ارتقاء نیابد. او به روحانیان رم،که حمایتشان ممکن بود او را به پاپی برساند، حمله می کرد و «کلیساییان موی و روی آراسته» و «کشیشان مرده ریگ خواری را که پیش از فلق بر می خیزند و به دیدن زنانی می روند که هنوز از بستر بیرون نیامده اند»، به باد انتقاد می گرفت و مسخره می کرد. انحرافات جنسی کشیشان را تقبیح می کرد و حتی به ازدواج آنان شدیدا اعتراض می کرد به شدت در لزوم تجرد آنان داد سخن می داد.

به عقیده او فقط راهبان مسیحیان راستین هستند که از قید مال، شهوت، و غرور آزادند. از مومنان مسیحی می خواست از همه چیز دست شویند و به پیروی از مسیح برخیزند؛ به بانوان توصیه می کرد که نخستین کودک خود را، وقف خداوند سازند و آنان را تشویق می کرد که اگر نتوانند وارد صومعه شوند، دست کم در خانه خود چون باکره ها، زندگی کنند.

هیرونوموس، به طور مطلق با زناشویی مخالف نیست ولی به شدت آن را مذموم می داند، و می گوید کسانی که از آن پرهیز کنند از «رنج آبستنی»، «مویه اطفال»، «غم خانواده»، و شکنجه های حسد، برکنار می مانند. اذعان می کند که راه طهارت و تجرد، دشوار است؛ اما بهای آن «سعادت ابدی» است.

به همین دلیل «یوحنای رسول را که مجر بود، از پطرس، که زن داشت، برتر می داند. بنابراین به جایی می رسد که تقریباً ازدواج را نه برای کشیشان، که برای همه جامعه گناه می داند و پیشنهاد می کند که با تبر بکارت درخت ازدواج را بیفکنند! می گوید: «من ازدواج را می ستایم، اما فقط برای اینکه از آن باکره هایی پدید آیند!»

در سال ۳۸۴.م نامه ای راهبه ای جوان به نام بلیسیلا نوشت و در آن به توصیف شور انگیز «لذات دوشیزه ماندن» پرداخت و به او و دیگر دختران جوان، توصیه کرد: «همنشینان خود را از میان کسانی برگزین که بر اثر روزه پریده رنگ و نزارند... هر روز روزه بگیر و بستر خود را با اشک شبانگاهی بشوی... بگذار انزوای اطاقت، همواره نگهبانت باشد؛ بگذار همیشه «داماد ملکوت» در درونت با تو عشق ورزد....»

آموزه های وی در سرزمینی که وارث ثروت و شادخواری های امپراتوری روم بود، نمی توانست با واکنش های اعتراض آمیزی مواجه نباشد. خودش می گوید پس از انتشار این نامه، مردم «با سنگباران از آن استقبال کردند»؛ چند ماه بعد بلیسیلا، به دلیل افراط در زهد، درگذشت و همین رخداد موجب گردید مخالفان هیرونوموس، که کشیشان شادخوار نیز در میان انان بودند، مرگ بلیسیلا را ناشی از تعلیمات وی بدانند و او را به شدت سرزنش کنند؛ برخی از مشرکان از احساسات جریحه دار شده مردم در قبال مرگ این راهبه استفاده کردند و آرزو کردند؛ «هیرونوموس و تمام راهبان رم، در رودخانه «تیبر» افکنده شوند.»

هیرونوموس، نامه ای تسلیت آمیز برای مادر و خواهر بلیسیلا- پائولا و ائوستوخیوم- نوشت و با آنان ابراز همدردی کرد. اما آنان برخلاف کسانی که غوغا می کردند شیفته زهد هیرونوموس بودند. اندکی بعد که محیط رم، دیگر تحمل هیرونوموس را نداشت وی مجددا به شرق مدیترانه مهاجرت کرد. این بار مادر و خواهر بلیسیلا را هم با خود به موطن مسیح برد. در بیت لحم برای آنان، صومعه ای ساخت.

در همین صومعه، دیگر آسوده خاطر از سرزنش های مشرکان شادخوار و کشیشان ریاکار، برای خود دخمه ای را به عنوان مسکن ترتیب داد تا بقیه عمر را در آن به سر برد. وی بقیه عمر خویش را صرف تدوین آراء و نظراتش کرد و در ضمن به مبارزه علمی با مسیحیانی پرداخت که آنان را در رهبانیت کاهل می دید. در این مبارزه حتی قلمش را متوجه شخصیت های بزرگ مسیحی می کرد و به یوحنای زرین دهن، آمبروسیوس، پلاگیوس و آوگوستینوس هم اعتراض می کرد.

در حالی که در سلوک و رفتار سختگیر بود بی محابا به مطالعه متون یونان و روم کهن و نیز آثار دینی یهود می پرداخت؛ همین امر

موجب می شد رقبایش وی را به تبعیت از باورهای شرک آمیز یا پذیرش آئین یهود متهم کنند.

شاید از جهاتی وی را گرفتار این تناقض ببینیم که به رغم سختگیری اخلاقی، آثارش متأثر از سرچشمه های مکتب قباله (کابالا؛ عرفان یهودی) شورانگیز و رازآلود است. البته این جلوه ها، شاید ناشی از مصاحبت وی با اندیشه های متون کهن نیز بود. ظرافت قلم وی را موجب استقبال بسیار دیگران-حتی دشمنانش- از تفسیر وی بر کتاب مقدس دانسته اند. تفسیرهای رازآلود، آثار وی را متاثر از مکتب اسکندرانی و نیز تفاسیر عرفانی و رازآلود کاهنان یهودی می نمایاند. به رغم ظرافت های ادبی وی در مواجهه با دشمنانش خشن و حتی با اصطلاحات عامیانه می نویسد تا جایی که این بخش از آثارش مشمئزکننده، توصیف می شود.

هیرونوموس را به دلیل زندگی رهبانی قدیس نامیدند؛ ولی برخی او را به دلیل ادبیات خشن و عتابهایش علیه معاصران، شماتت کرده اند. وی نه تنها مسیحیان ریاکار و کشیشان بدکردار را مسخره می کند بلکه بر قدیسان زمان معاصرش هم می تازد؛ یوحنا، بطرک اورشلیم، را «یهودا» و «شیطان» می خواند و می گوید: «حتی آتش جهنم برای او مجازاتی بس اندک است» وی آمبروسیوس قدیس را نیز «زاغ بی ریخت» توصیف کرده است.(۷)

همانگونه که آثار و متون وی از وجوهی متاثر از نوافلاطونیان است از وجوهی دیگر از جمله جلوه های ادبی و لفظ پردازی متاثر از «سیسرون»، «ویرژیل»، «سنکا» و...است. خطابه هایش بیانگر زهد و تجرد و رهبانیت مسیحی است. به همین سبب است که مانند یک قصیده سرا در سخن سرایی به اغراق شاعرانه و در استدلال به دراز پردازی های یک وکیل دعاوی (مانند سیسرون) تشبیه شده است. در عین حال در سخن پردازی هایش با نوعی طنز ظریف و ملیح، زیبایی جملاتی را به مخاطبانش هدیه می کند و از ملاآور شدن اطناب و دراز پردازی سخنانش و نیز احکام سختگیرانه اش، می کاهد.

پی نوشت ها:

۱. ویل دو رانت. تاریخ تمدن. جلد چهارم. ص۸۵.

۲. آکویلیا شهری است در شمال شرقی ایتالیا نزدیک دریای آدریاتیک که بنای آن را سال ۱۸۱ میلادی نوشته اند. این شهر از پایگاه های استوار رومیان بود. کلیسایی به سبک رومانسک از آثار قدیمی این شهر است.

۳. دالماسی یا دالماچی، ناحیه ای از در شبه جزیره بالکان در ساحل دریای آدریاتیک است.

۴. شهری در پروس(آلمان)، که گاه کهن ترین شهر این کشور قلمداد می شود. کارل مارکس اهل این شهر است.

۵. ویل دو رانت. تاریخ تمدن، جلد چهارم. ص۶۶

۶. ویل دو رانت. تاریخ تمدن، جلد چهارم. صص۶۷ تا ۶۸

۷. ویل دو رانت. تاریخ تمدن، جلد چهارم. صص۶۹ تا ۷۰

در شناخت جریان معنویت جویی و شاخص های معنویت های نو ظهور

کلمات کليدي:

هیرونوموس (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۱۱۶۷۷۷)

رهبانیت (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۵۵۰۰)

رم (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۲۸۲۷۹)

کشیش (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۲۳۷۹۳)

کلیسا (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۱۲۱۱)

روم (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۱۲۰۸)

مبلغ رهبانیت مسیحی در قرن (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۱۱۶۷۷۸)

زهد (/fa/Magazine/Number/List/?keyword=۲۷۶۱)